

کتاب اخلاقی اسرائیل و مشکلات خانوادگی

سیاست اهل و اهل سیاست در کتب

اخلاقی فارسی



دکتر بهستانی، بهاری

این سومین و آخرین قسمت از يك مقاله تحقیقی است که درباره اخلاق و خانواده در کتب قدیم ایران ملاحظه میفرمائید .

دختران زنده در گور چنگیز

و این وصیت نامه درست شصت سال بعد از مرگ چنگیز بزرگترین امپراطور آن روزگار نوشته شده چنگیزی که وقتی از محل «بورقان قالدون» میگذشت وقتی در آن موضع برسید و درختی به غایت شاداب در آن صحرا رسته بود او را حضارت و نضارت آن درخت به غایت خوش آمد و ساعتی در زیر آن نزول کرد و او را ذوقی اندرونی ظاهر شده بود و در آن حالت با اسرا و نزدیکان گفت میباید کسی (که) جای آخرت ما اینجا باشد .

بعد از آنکه وفات کرد.... انجروق بزرگ او در آن موضع در زیر آن درخت ساختند. «این حرف آدم

۱ - مرگ چنگیز در رمضان ۶۲۴ ۱۲۲۶ هـ م رخ داده است

۲ - جامع التواریخ ص ۳۸۲

را بیاد آرزوی خیام میاندازد که در مجلس عشرت نیشابور میگفت: «... گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال برمن گل افشان میکنند» و چون نظامی عروضی بعد از مرگش به زیارت مزار او رفت قبر او را «درپائین دیوار باغی دید نهاده و درختان سرود وزردآلوسراز آن باغ بیرون کرده وچندان برگ و شکوفه برخاک ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود» .

البته ذوق چنگیز خان مورد تأیید قرار میگرفت اگر همان خواجه رشیدالدین فضل الله بعد از مرگ چنگیز ۷۲ ساله این حکایت را نمی آورد که پس از مرگ چنگیز .. «... از ابکار ماه پیکر لطیف منظر شیرین جمال بلیغ دلال ظریف حرکات نفز سکنتا چهل دختر از نسل امرا و نویان که ملازم خدمت بودند اختیار کردند و جواهر و حلی و حلل بسیار برایشان بستند و جامه های گرانمایه پوشیده با اسبان گزیده نزدیک روح او فرستادند ...»

وصیت نامه خواجه شمس الدین صاحب دیوان مربوط به هفتصد سال پیش بود و حال آنکه در همین روزگار ما و عصر رادیو تلویزیون و معاشرت آزاد و عهد دموکراسی و آزادی بانوان من خبر از یک وصیت نامه عجیب دارم که گویا مربوط به یکی از شاعران روزگار است. این مرد از آن جهت که فرزند نداشته برای اینکه دلجوئی و تجلیلی از همسر خود کرده باشد و خیال او را از جهت مادیات آسوده کرده باشد وصیت نامه خود را سالها پیش نوشته و این عبارت را در آن گنجانیده است «در صورتیکه من قبل از همسرم درگذرم تمام ثروت من متعلق به همسرم است بشرط اینکه او تا شصت سال پس از مرگ من شوهر اختیار نکند» .

خوب توجه کردید که چه گذشتی آنهم برای شصت سال بعد از مرگ خودش که خوشبختانه هنوز حیات دارد برای زنتش کرده است ؟

اسپنسر عقیده دارد که چون حقوق سیاسی و همی بیش نیست و آنچه هست حقوق اقتصادی است زنان در جستجوی حق آزادی اشتباه میکنند به عقیده او همان غریزه مادری کمک به ضعف که در زنان موجود است ممکن است حکومت را به شکل پدر خانواده درآورد به عقیده او زنان نباید در سیاست دخالت کنند زیرا آنها نمی توانند جان خود را در جنگ به خطر بیندازند .^۲

۱ - چهارمقاله نظامی عروضی ص ۱۲۸

۲ - تاریخ فلسفه ویل دورانت ص ۵۲۸

زن باید بترسد!

این مطلب را خواجه طوس به عبارتی دیگر در مفهومی دیگر بیان میکند اما در حقیقت نتیجه هردو یک است. خواجه نصیر در فصل «سبیل شوهر در سیاست زن» ضمن اعتقاد به اصل برتری مرد یکی از راهها را «هیبت» داند و گوید «اما هیبت مرد آن بود که خویشان را در چشم زن مهیب دارد تا در استتال او ونواهی او اهمال جایز نشمرد و این بزرگترین شرایط سیاست اهل بود چه اگر اختلافی بدین شرط راه یابد زن را در متابعت هوی و مراد خویش طریقی گشاده شود و برآن اقتصاد نکنند بلکه شوهر را در طاعت خود دارد و وسیله مرادات خود سازد... پس آس مامور شود و مطیع مطاع و غایت این حال و خصال حصول عیب و عار و مذمت و دمار هردو باشد و چندان فضایح و شنائع حادث شود که آنرا تلافی و تدارک صورت نیندد».

اینکه خواجه نصیر اصرار دارد که مرد باید «خویشان را در چشم زن مهیب دارد» برای اینست که خوب میدانست چند صباح قبل از روزگار او سلطان علاءالدین تکش خوارزشاه اسیر همسرش ترکان خاتون خفجاق بود که بروایت منهاج سراج «آن زن عظیم بزرگ شد و در جهان نامدار گشت خاصه در عهد پسر خود سلطان محمد خوارزشاه و او زنی بود عظیم به قوت و حمیت و مستقل به ذات خویش و او را در عهد پسر او خداوند جهان خطاب بود و قوت و غضب و استنکال او تا به حدی بود که وقتی از شوهر خود که سلطان تکش بود - به واسطه کنیزکی که تعلق به او کرده بود برنجید و در حمام در عقب او شد و در حمام گرم بر سلطان در بست چندانکه تکش به هلاک نزدیک شد. جماعت اسرا و ملوک^۲ درآمدند و در گرمابه بشکستند و تکش را از گرمابه بیرون آوردند و اوصفا کرده بود و یک چشم او رفته^۳».

این کتابهای اخلاقی مربوط به روزگاری است که ساگمان میکنیم دوران طلایی اخلاق و رفتار آدیزادگان بوده و تصور ما اینست که اکثر مردم طابق النعل و بالنعل آنرا اجرا میکردند و حال آنکه فی المثل همین قابوسنامه که توسط کیکاووس ابن اسکندر پسر وشمگیر نوشته شده و فصلی مشیح در تربیت فرزند دارد بنام پادشاهی است (یعنی قابوس وشمگیر) که پسرش سنجهر به طمع ولایت و حکومت مازندران به کمک لشکریان پدر را محبوس گردانید «وقابوس در حبس از سرما درگذشت»^۴ و این سنجهر با دختر

۱ - اخلاق ناصری ص ۲۴۰

۲ - مقصود بلوکی است که در دربار تکش به گروگان بوده اند

۳ - طبقات ناصری تصحیح عبدالحسن حبیبی ص ۳۰۱

۴ - تاریخ گزیده ص ۴۲۰

سلطان محمود غزنوی نیز ازدواج کرده بود و سلطان محمود که در تاریخ به تعفف و خشونت و سخت‌گیری و تمصب دیانتی معروفست همانست که احمد بن‌التکین را به قول بیهقی «... امارت هندوستان داد» و این احمد مردی شهم بود و او را عطسه امیرمحمودگفتندی و بدو نیک بمانستی و در حدیث مادر و ولایت وی و اسیر محمود سخنانگفتندی و بوده بود میان آن پادشاه و مادرش حالی به درستی، حقیقت خدای عزوجل داند!» .

مدارا با زن

در واقع شدت گفتار خواجه نصیر از آن سبب است که در میان طبقه‌ای زندگی میکرده که مناسبات خانوادگی در تمول خوارزنی مغول بوده و کیکاوس این اسکندر از آن جهت که هنوز کبوتر بادوبروت و شمشگیری درگرداگرد خانواده اوبال و پر میزده است اما آنها که میان مردم بوده‌اند قضاوتشان اندکی ملایمتر است مثل ملا محمد باقر سبزواری .

این روحانی عالیقدر در باب «معاشرت مرد براهل» نظر عادلانه‌تری دارد که گوید «... حقوق زنان را رعایت کنید که ایشان اسیرند در دستهای شما... از حقوق معاشرت مرد بر اهل آنست که اهل خود را به خشونت در قول و فعل آزار نرساند و بدخویی و سبکی و افعال ناقصه ایشان را به قوه حلم و صبر تحمل کند و ترش‌رویی ننماید و نفقات و حقوق ایشان را مرعی دارد و اگر او را زنان متعدد باشد و قسمت و تعدیل چنانچه در شرح مقرر است بجا آورد و در توسیع امور اینان بکوشد» «ملا محمد باقر چند سطر بعد حدیث بلند امام زین‌العابدین را می‌آورد که فرمود «حق زوجه آنست که بدانی که خدای عزوجل او را آرام و انس تو ساخته پس بدانی که نعمتی است از جانب خدای عزوجل برای تو پس گرامی‌داری و رفق کنی با او» .

البته در مورد مناسبات معاشرت و مباشرت و روابط زن و شوهری نیز با همه اسماکی که اهل قلم در این باب داشته‌اند کتب اخلاقی خالی نیست غزالی در ضمن دوازده بند که «در آداب زندگانی کردن با زنان از اول نکاح تا به آخر» تحت عنوان ادب یاد میکند از ولیمه و خوش‌خویی و شوخی و مزاح و سپس سخت‌گیری و تقفه و علم و دین و تعدد زوجات و نافرمانی زن و زادن و بالاخره طلاق سخن به میان می‌آورد و ادب دهم آن در صحبت کردن است که جزئیات را حتی روی از قبله گردان و یاعزل کردن و غیر آن مورد گفتگو قرار میدهد و از قول پیغمبر نقل میکند که «مرد نباید که بر زن افتد چون ستور» «کیکاوس بن اسکندر توجیه میکند که «چون دوشیزه خواستی اگر چه بر او مویلی باشی هر شب با وی صحبت مکن گاهگاه کن تا پندارد که همه کس چنین باشند تا اگر وقتی ترا عذری باشد این زن از برای تو صبر کند که اگر هر شب با وی خفتی وی را چنان آرزو کند دشوار صبر کند» .

همه کتابهای اخلاق تألیف مردان است

مستاسفانه کتابهای اخلاق را بیشتر مردان نوشته‌اند نه زنان و جز یک رساله عشرت‌النساء یا «معایب الرجال» که بی‌بی‌خانم دختر باقرخان سرکرده سوار استرآباد در ۱۳۱۳ ق. آن نیز در پاسخ تأدیبات‌النسوان نوشته، کتاب دیگری از آنان نداریم. البته کتب اخلاقی ما اشاراتی درباره حقوق زن بر مرد دارند ولی در واقع حقوق خود را بیش از حقوق زنان مراعات کرده‌اند چنانکه امام محمدغزالی حتی در فصل حقوق زنان بر مردان نیز باز ادب نهم را چنین آرد بدین‌طریق آورده «ادب نهم آنکه چون زنی نافرمانی کند و رابه تلافی به طاعت آر اگر طاعت ندارد خشم گیر، و درجامه خواب پشت سوی وی کند اگر طاعت ندارد سه شب جامه خواب از او جدا کند پس اگر سود ندارد بزند» و در پایان این فصل گوید «اینکه گفته آمد حق زنی است برشوی» خوب متوجه شدید که چگونه حق زن مراعات شده است. اما درباب حق شوی بر زن به تفصیل گوید که «حق مرد بر زن آنست که درخانه بنشیند و بی‌دستوری وی بیرون نشود و به درو بام نشود و با همسایگان مخالفت و حدیث بسیار نکند و بی‌ضرورتی نزدیک ایشان نشود و از شوی خویش جز نیکویی مگوید و درمال وی خیانت نکند و شفقت نگاه دارد و چون دوست شوی وی در بیکوید چنان جواب گوید که وی را نشناسد و روی از جمله آشنایان شوی خویش پوشیده دارد تا وی را باز ندانند و باشوی بدانچه بود قناعت کند و زیادتی طلب نکند و همیشه خویشتن پاکیزه دارد ... و هر زمان بی‌سببی طلب خرید و فروخت نکند و طلاق نخواهد که رسول میگوید علیه‌سلام - در دوزخ نگریستم بیشتر زنان را دیدم گفتم چرا چنین است؟ گفتند زیرا که لعنت بسیار کنند و از شوی خویش ناسپاسی و گله کنند» .

این دستورها مطمئناً برای خوشبختی یک خانواده همیشه و در همه جا میتواند اصل قرار گیرد و مورد توجه باشد - اما همه میدانیم که بسیار چیزهای دیگر هم هست که جامعه خود خویشتر آن را شناخته ولی ائمه اخلاق آنرا فراموش کرده‌اند .

بهترین تعریف را در مورد نویسنده‌گان این‌گونه کتابها اسپنسر کرده است و میگوید «... هیچکس علومقام نوشته‌های خود را ندارد بهترین نتیجه فعالیت‌های ذهنی در کتابها مندرج است اما معایبی که مؤلف در زندگانی روزمره بدانها دچار است هرگز در کتاب منعکس نمیشود .

شاید بهمین دلیل بود که اسپنسر مردم روزگار و تفاوت میان حرف و عمل آنها را خوب میشناخت و بهمین دلیل «هرگاه علمای به زیارت و دیدار او میرفتند پنبه درگوش میکرد و به سکوت و آرامی به سخنان آنان گوش میداد» .

۱ - کیمهای سعادت - ص ۲۵۵

۲ - تاریخ فلسفه وبل دورانت ص ۵۵۸